

# اصل تاثیر متقابل (همیشه عمومی)

"دیاک تیک برخلاف متافیزیک طبیعت را مجموعه تصادفات اشیاء و پدیده ها ئیکه از یکدیگر مجزا و منفرد بوده و با یکدیگر وابستگی ندارند، نمیداند بلکه برعکس طبیعت را مجموعه و واحد نامی از اشیاء و پدیده ها ئیکه با یکدیگر رابطه داشته بطور آلی بهم وابسته بوده و مشروط بیکدیگرند میشناسد .

از این رو متد دیاک تیکی معتقد است که هیچگونه پدیده ای در طبیعت منفردا و بدون در نظر گرفتن روابط آن با سایر پدیده های محیطش، نمی تواند مفهوم واقع شود. زیرا پدیده ها در هر رشته از طبیعت که تصور کنیم وقتی خارج از شرایط محیط در نظر گرفته شوند به امری بی معنی تبدیل خواهند

درک و شناخت صحیح موجودات، پدیده ها و فنون های جهان، بصورت مجرد و جدای از یکدیگر ممکن نیست، بلکه باید آنها را بهم پیوسته و متحد باهم دید، آنطور که درک تمام و جامع الاطراف پدیده های در صورتی میسر خواهد بود، که آن را با پدیده و یا پدیده هائی که در آن تاثیر دارند مورد بازشناسی قرار داد . . .

به عبارت دیگر مفهوم اصل تاثیر متقابل اینست که اشیاء به یکدیگر وابسته و مربوطند و هر کدام بنوبه خود دیگری را متقابلا مقید و مشروط میسازد .  
استالین در معرفی این "اصل" چنین مینویسد

شد - برعکس وقتی یک پدیده را در همان حال که در شرایط خود محدود می‌باشد با در نظر گرفتن روابط جدائی ناپذیری که با سایر پدیده‌های همجوار خود دارد، ملاحظه کنیم می‌بینیم که مفهوم واقع شده و میتوان آنرا توضیح داد "۱"

باز در این اصل همانطور که ملاحظه کردیم دیالکتیسیسمها خود را مبتکر، پیشرو و مترقی قلمداد کرده و اصل همبستگی عمومی و تاثیر متقابل را از ویژگیها و اختصاصات مکتب خویش میدانند و گویا این مکتب "متافیزیک" است که برخلاف دیالکتیک به طبیعت و پدیده‌ها بعنوان یک شبکه ارتباطی دقیق و حساب شده نمی‌نگرد و اشیاء و فنون‌ها را با دیدی مجرد و مستقل و در شکلی منفرد و مجزای از یکدیگر نگاه میکند؟! راستی اگر اتهام بدون دلیل و مدرک میتوانست مکتب و فلسفه‌ای را از اعتبار بیاندازد، این اتهام کافی بود که فلسفه متافیزیک را چون خرافه‌ای از خرافات ساقط نموده و در پرتگاه امور وهمی پرت نماید

اما در کدام محکمه صرف اتهام بدون ارائه مدرک را می‌پذیرند؟ و چگونه قضات مارکسیست بخود حق میدهند در دادگاههای در بسته خود "متافیزیک" بیچاره‌ی بیدفاع

را به اتهام "تفکر تجریدی" و عدم اعتقاد به اصل همبستگی و ارتباط میان اشیاء و پدیده‌های جهان هستی، یک جانبه محاکمه کنند.

و اساسا به دفاعیات متهم نیز (مبنی بر اینکه چنین اتهامی وارد نیست و من نه تنها اندیشه تجریدی ندارم، بلکه برعکس قرن‌ها پیش از ظهور دیالکتیک مارکسیستی، طبیعت را مجموعه‌ی مرتبطی از اشیاء و پدیده‌ها میدانستم و...) وقتی ننهاد و در نهایت بدون هیچگونه برهان و شاهد و مدرک و مجوزی او را محکوم نموده، آنهم به اشد مجازات یعنی مرگ!

آخر مارکسیسم باید برای مارو شن سازد که کدامیک از فلاسفه متافیزیک در پیوستگی و ارتباط عمومی پدیده‌ها تردید نموده و نظریه منحنی و غیر علمی (تجریدی) را پذیرفته است؟ و کدامیک از متافیزیسینها به اصل تاثیر متقابل و طبیعت مرتبط، بر اساس استوار و مستحکم "علیت" و قوانین مربوط به آن، اقرار ندارد؟

مگر نه اینست که فلسفه متافیزیک در زمینه اعتراف به "علیت" اتفاق و تصادف را در عالم، محال دانسته و نیز نظریه "ضرورت ذاتی" را رد می‌کند و تنها این

۱- ماتریالیسم دیالکتیک / صفحه‌ی ۴

۲- این نظریه میگوید اجزاء طبیعت و موجودات جهان بر اساس ضرورتی که در ذات آنها بوده پدید آمده‌اند و در وجود آنها هیچگونه نیازی به علت خارجی نیست

مربوط به آن، بدان قوام و استحکام بخشیده است . . .

منتها متافیزیک خطوط و رشته‌های ارتباطی میان موجودات و پدیده‌ها و نیز بررسی و تحلیل جزئیات و اسرار مربوط به این اصل را با همه اختلافاتی که در زمینه‌های گونه‌گون دارند، بعهدۀ علوم گذارده است.

چون در شان یک منطق فلسفی که به جهان بادی کلی نگاه می‌کند، همین است که بر پایه قوانین فلسفی ویژه خویش و مبداء "علیت" اصل تاثیر متقابل و ارتباط عمومی فنون‌ها را ارائه دهد و این دیگر در حد مسئولیت و وظیفه علم است که در شکلی وسیع و گسترده و در قلمروهای مختلف چگونگی این ارتباط و پیوستگی را روشن سازد.

و در همین ارتباط باید بگوئیم که در حقیقت دیالکتیسیست‌های مارکسیست‌انطور که خود مدعی هستند بهیچوجه واضع و آورنده اصل "همبستگی عمومی پدیده‌ها" نبوده، بلکه پیش از آنها متافیزیسین‌ها بدان اعتقادی جازم داشته و اگر عده‌ای از ایدئالیست‌های خیال پرست و شکاکان بی‌مایه را (که به بیماران روانی شبیه ترند تا فیلسوف) استثناء کنیم، اساسا این مسئله مورد اجماع و اتفاق همه فلاسفه پیش از مارکس بوده است.

اصل را پایه فلسفه خود قرار داده که وجود و پیدایش هر پدیده‌ای مربوط به اسباب و علل و شرایط ویژه‌ای است و بطور کلی بر اساس قانون "علیت" تمام اجزاء جهان بوسیله یک سلسله رشته‌های ارتباطی بهم پیوند خورده و هر جزئی مکان و موضعی از عالم را احراز نموده که توالی شرایط و اسباب و کاروان علل و معلول ایجاب نموده است.

پس متافیزیسین‌ها بهیچ‌رو فنومن و پدیده‌ای را مجرد از شرایط و اسباب و محیط و بالاخره مستقل از سایر فنون‌ها و پدیده‌ها ندانسته و تمام اجزاء طبیعت را چون حلقه‌های زنجیر، بهم مربوط و مرتبط میدانند.

یکی از فلاسفه بزرگ این مکتب در این باره آن اندازه پیش رفته که میگوید اگر برگی از درختی فروریزد نه تنها این کارکرد طبیعی بر پایه یک سلسله شرایط و عوامل صورت گرفته بلکه این عمل (افتادن برگ از درخت) بر اثر فشاری که در فضا ایجاد می‌کند، روی تمام موجودات و اجزاء جهان هستی اثر می‌گذارد؟

بنابراین نظریه همبستگی همگانی و ارتباط تکاملها ناشی از شیوه تفکر دیالکتیکی نیست و از ابداعات و ابتکارات دیالکتیک مارکسیستی نمی‌باشد، بلکه از اصول بنیادی و زیربنایی فلسفه ایست که متافیزیک در مباحث "علیت" و قوانین

در همین زمینه است که استالین پس از تشریح اصول چهارگانه دپالک تیک مارکسیستی مینویسد " هرگاه در دنیا پدیده‌های منفرد و مجزائی وجود ندارند و اگر واقعا تمام پدیده‌ها بیکدیگر وابسته بوده و متقابلا بر یکدیگر اثر می‌گذارند ، واضح می‌گردد که هر رژیم اجتماعی و یا هر نهضت اجتماعی را در تاریخ نباید مانند اغلب مورخان از نقطه نظر " عدالت پایدار و ابدی " و یا با ایده دیگری که قبلا اتخاذ شده باشد قضاوت نمود بلکه باید آنرا از لحاظ شرایطی که این رژیم یا نهضت اجتماعی را بوجود آورده و به آن بستگی دارند ، ملاحظه کرد .

رژیم بردگی در شرایط فعلی مسلما چیزی بی‌معنی و احمقانه و غیر طبیعی است اما همین رژیم بردگی در شرایط رژیم اشتراکی اولیه که در حال پاشیدگی بود یک پدیده کاملاً منطقی و طبیعی بود زیرا در مقایسه با رژیم کمون اولیه ، گامی بسوی جلو بود .

تقاضای ایجاد یک جمهوری بورژوازی بر اساس دموکراسی در شرایط حکومت تزار و جامعه بورژوازی مثلا در روسیه ۱۹۰۵ کاملاً بجا و صحیح و انقلابی بود ، زیرا جمهوری

آری ابتکار مارکسیستها در پیاده کردن این قانون بوده نسبت به پاره‌ای از مسائل اجتماعی و سیاسی و عبارت صحیحتر آنها این اصل را در استخدام ایدئولوژی و طرز تفکر خاص خود در آورده و در تطبیق آن با اغراض سیاسی بهره‌جسته‌اند تا بتوانند همه چیز را مربوط به شرایط زمانی و مکانی دانسته و نسبت به اصول و قوانین ثابت و لایتغیر انسانی اظهار تردید کنند و بدین ترتیب تمامی پایگاههای ارزشهای انسانی را ویران ساخته تا آنجا که بقول لنین : " سخن گفتن از هر اصل اخلاقی دروغ است " ؟ و یا " اصول اخلاقی برای ما موجودیتی خارج از جامعه بشری ندارد . چنین اصولی دروغ است . از نظر ما اخلاقیات وابسته به منافع طبقه پرولتر است "

تطبیق غلط همین اصل بنیادی و علمی بر ایدئولوژی از قبل شکل گرفته مارکسیستی است که از نظر مارکسیسم همه رژیمهای اجتماعی ، قوانین حقوقی ، حکومتها مذاهب و فلسفه‌ها قابل توجیه می‌باشند ، چون در هر دوره‌ای این با اصطلاح روبناها متناسب و مرتبط با زیربناها که همان " شیوه تولید مادی " است ، می‌باشد .

۳- یعنی از آن زمان که " جامعه اشتراکی نخستین " شیوه تولیدش راز " صید و شکار " به شیوه تولید کشاورزی تغییر داد ، نیاز به استخدام نیروهای کار تولیدی پیش آمد و این ضرورت استخدام انسان‌ها را بصورت " برده " ایجاد نمود ، دیگر سخن از ارزشهای انسانی ، عدالت ، اخلاق و ... اوراد و احلام است ؟

بورژوازی در آن زمان گامی بسوی جلو بود . اما در شرایط فعلی یعنی در شرایط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تقاضای یک جمهوری بورژوازی بی معنا و ضدانقلابی است زیرا چنین جمهوری در مقایسه با جمهوری شوروی گامی به قهقرا است " ۴

سپس میگوید

" همه چیز مربوط به شرایط زمان و مکان است .

بدیهی است بدون در نظر گرفتن این شرایط، مطالعه در پدیده اجتماعی از لحاظ تاریخی و موجودیت علم تاریخ و ترقی آن غیر ممکن است زیرا تنها اینگونه مطالعه است که میتواند علم تاریخ را از تبدیل به هرج و مرج احتمالات و انبوه اشتباهات نامعقول حفظ نماید . . . " ۵

xxx

" طبیعت یا جهان هستی و نیز جامعه انسانی از چیزهای جدا و مستقل و متمایز از یکدیگر ساخته نشده اند . . . هر عالم و اندیشمندی میفهمد که آب آب است ، اما هرگاه تحت تاثیر حرارت به درجه عینی از حرارت رسید به بخار تبدیل می شود و آنگاه که درجه حرارت کم شد ، باز هم کم و کمتر منجمد گشته و به یخ مبدل می گردد و عوامل دیگری نیز هست که در آن اثر می گذارند . و حتی هرعالمی و بیسوادی که کم و بیس نسبت به موجودات و فنون های جهان غیرویتی داشته باشد این را میداند که شیء مستقلی که از هر جهت مستقل باشد در عالم ماده وجود ندارد و هر چیزی در عین حال که در اشیا دیگر اثر دارد خود تحت تاثیر عوامل و شرایط خاصی است . رابطه و همبستگی میان اشیا در درجه های از هدایت قرار دارد که با اندک التفات و توجهی برای همگان روشن میگردد .

اما جان کلام اینجاست که معلولا

پس ابتکار مارکسیسم مربوط بوضع این قانون از وجهه نظر منطقی و فلسفی آن نیست بلکه ارتباط به بهره برداری و استفاده از این اصل دارد در قلمرو برداشتها موضع ها و جهت گیریهای از پیش تعیین و مشخص شده ؟! و بدین حقیقت یکی از نویسندگان

۵۴ - ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی / صفحه ۹۸ - دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست بلشویک ( اتحاد شوروی ) ج ۱ / صفحه ۱۳۸

عمومی مسئله‌ایست بدیهی که برای هر اندیشمندی حتی هر بیسواد خبره‌ئی قابل درک و فهم میباشد و بنابراین چیز تازه‌ای نیست که دیالک تیسینهای مارکسیست بدان دست یازیده باشند، بلکه مسئله جدید این است که مارکسیسم میخواهد از این اصل به سود موضع‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی خویش بهره‌جوید و آنرا برپدیده‌های اجتماعی از قبیل آزادی‌بیان و ارتباط آن با سایر مسائل اجتماعی، آنهم به مذاق خود تطبیق کند...

xxx

نکتهٔ دقیق و قابل توجهی که در این مجال ممکن است مورد اشکال و پرسش قرارگیرد، اینست که اگر ارتباط اجزاء طبیعت را بپذیریم، پس تعریف هر یک از فنومن‌ها بصورت مستقل در منطق متافیزیکی چه مفهوم و معنایی را خواهد داشت؟ در پاسخ این اشکال باید بگوئیم که: اعتراف به اصل تاثیر متقابل و همبستگی عمومی اشیا بدین معنا نیست که نتوانیم موجودات و پدیده‌ها را بطور مستقل نیز لحاظ کنیم و برای هر یک از آنها تعریف و تحدیدی بیاوریم و بهمین جهت است که موضوع "تعریف" یکی از مباحث مهم منطق متافیزیک

مردم همیشه توجهی باین ارتباط نداشته و نمیتوانند درک کنند که اگر مسئله‌ای در شرایط و ظروف ویژه‌ای حقیقت بود، دلیل آن نیست که در ظروف و شرایط دیگری نیز حقیقت باشد، آنها عادت کرده‌اند که همواره افکار خویش را که در شرایط و زمینه‌های خاصی شکل گرفته است به سایر قلمروها نیز سرایت دهند.

بهترین مثالی که میتوانیم در این باب ارائه دهیم، مسئله‌ی آزادی‌بیان است. همه میدانند که آزادی بیان چیز خوبی است و دموکراسی را قوام و استحکام میبخشد و ملتی را در راه بیان ارادهٔ خود پاری میدهد و بطور کلی عامل نیرومندی است برای تکامل اجتماعی، اما آیا همین آزادی بیان در مکتب فاشیسم هم از همین ویژگیها برخوردار است؟

بدیهی است با توجه به این حقیقت که فاشیسم نابود کننده دموکراسی است و یکی از عوامل توقف و رکود جامعهٔ انسانی هر چند که ندای آزادی‌بیان هم در دهد، این آزادی با آزادی بیان در مکتبهای دموکراسی بشکلی بنیادی متفاوت است... ۶

این اعترافات با کمال وضوح بیان می‌دارد که اصل تاثیر متقابل و همبستگی

۶- ماهی المارکسیه / صفحه‌ی ۷۵ - ۷۶  
۷- فلسفتنا / صفحه ۲۷۱

را تشکیل میدهد و شاید یکی از دلائلی که مارکسیستها را برانگیخته که چنین اتهامی را به متافیزیک وارد آورده و این مکتب را در شمار طرفداران نظریه "تجریدی" به حساب آورند ، همین باشد .

آنها همینکه دیده اند متافیزیک فنومن واحد و مستقلی را میگیرد و آنرا بدون توجه سایر فنومن ها مورد تحدید و تعریف قرار میدهد ، چنین پنداشته اند : پس این مکتب وجودارتباط میان اشیاء را منکر است و پدیده ها را در حال تجرید واستقلال مینگرد ؟

اما واقع امر این است تعریفاتی که در منطق متافیزیک مورد استفاده واقع میشود هیچگونه تضاد و منافاتی با مبدا ارتباط عمومی ندارد و منظور از چنین تعریفی این نیست که فنومن مورد تعریف را مستقل بنگریم و رابطه آنرا از عوامل و شرایطی که دارد قطع نمائیم ، بلکه برعکس در عین اینکه معتقدیم که این فنومن در موضع ویژه ای از کاروان اسباب و علل و شرایط قرار دارد ، آنرا با قطع نظر از چنین ارتباطاتی مورد تعریف قرار میدهیم .

مثلا در تعریف انسانیت به اینکه حیات است و فکر و در تعریف حیوانیت

۸- مارکس انجلز والمارکسیه صفحه ۲۴

۹- ماهی المادیه / صفحه ۲۹

به اینکه حیات است و اراده ، مقصود این نیست که انسانیت و یا حیوانیت را در شکلی انتزاعی و تجریدی بنگریم و معتقد باشیم که آنها هیچگونه ارتباطی با سایر اجزاء طبیعت ندارند ، بلکه میخواهیم با این تعریف حقیقت مثلا انسانیت ( با ویژگیهایش و نقاط افتراقش با سایر پدیده ها و مفاهیم ) در ذهن بگنجد تا بتوانیم نقاط اشتراکش را با سایر فنومن ها در نظر گرفته و اسباب و عوامل و ظروف حول وحوش آنرا مورد تحلیل قرار دهیم . . .

جالب توجه این است که در مارکسیسم هم تعریف یکی از شیوه هائی است که برای همین منظور بکار گرفته شده است .

لنین در تعریف دیالکتیک میگوید  
دیالکتیک یعنی علم بررسی قوانین

کلی حرکت . ۸

و یاد در تعریف ماده میگوید :

" ماده عبارت است از واقعیت خارجی که با حواس ما قابل درک و لمس است " ۹

حال آیا مقصود از این دو تعریف این است که لنین میخواهد میان دیالکتیک و سایر قلمروهای علوم از معارف بشری جدائی افکند و اعتقاد به اصل ارتباط ندارد ؟

و یا از تعریفی که درباره ماده میکند میخواهد آنرا بصورت انتزاعی نگریسته و بدون هیچگونه ارتباط و فعل و انفعالات در

نظر آورد ؟